



بررسی تطبیقی ظرفیتهای همسان ادب عرفانی و تعلیمی فارسی و رمان کیمیاگر

DR. ÖĞR. ÜYESİ HOJJAT ABBASI* DR. ÖĞR. ÜYESİ AHMET YEŞİL**

Öz

Paulo Coelho'nun kaleme aldığı *Simyacı* romanının dünya çapında bir üne kavuşmasıyla birlikte, Paulo'nun eserini oluştururken çeşitli eserlerden ilham aldığı, farklı eserlerden aktarımlar yaptığı tarzındaki söylentiler de yaygınlaşmıştır. Özellikle *Simyacı* romanının ilk ve son bölümünün Mesnevi'de yer alan bir hikâyeye benzerliği; İranlıları ve Mesnevi okurlarını, *Simyacı* romanının Mevlana'nın mezkûr hikâyesinden etkilenerek yazıldığı düşüncesine sevk etmiştir. Gerçek şu ki, bir taraftan Paulo'un *Binbir Gece Masalları*'ndan esinlendiğini dile getirmesi, diğer taraftan da İranlıların, onun Mesnevi'nin tek bir hikâyesinden etkilendiğini düşünmesi; Paulo'un İran edebiyatının diğer şaheserlerinden de etkilenmiş-esinlenmiş olabileceği düşüncesinin gör ardı edilmesine neden olmaktadır. Karşılaştırmalı metot dikkate alınarak hazırlanan bu makaleyle, *Simyacı* romanıyla İran mistik-didaktik edebiyatında kullanılan ortak motif ve mazmunların daha geniş bir yelpazede araştırılması ve ayrıca İran edebiyatında yer alan önemli eserlerinin etki alanı ve potansiyellerinin incelenmesi hedeflenmektedir.

* DR. ÖĞR. ÜYESİ HOJJAT ABBASI, Payame Noor Üniversitesi, Edebiyat ve Yabancı Diller Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Bölümü Öğretim Üyesi. Payame Noor University, Faculty of Literature and Foreign Languages, Department of Persian Language and Literature. Email: hoojan3@yahoo.com ORCID ID: 0000-0003-1095-0379

(Makale Geliş Tarihi: 21.09.2020/Kabul Tarihi: 01.02.2021).

** DR. ÖĞR. ÜYESİ AHMET YEŞİL, Sakarya Üniversitesi, İlahiyat Fakültesi, Türk İslam Edebiyatı Anabilim Dalı Öğretim Üyesi. Sakarya University, Faculty of Theology, Department of Turkish-Islamic Literature. Email: ahmetyesil@sakarya.edu.tr Web: <https://ahmetyesil.sakarya.edu.tr/> ORCID ID: <https://orcid.org/0000-0002-0606-5177>.

Anahtar Kelimeler: Karşılaştırmalı Edebiyat, Simyacı, Paulo Coelho, Tasavvuf-Didaktik Edebiyatı.

ABSTRACT

As the Alchemist novel written by Paulo Coelho gained a worldwide reputation, the rumors that Paulo was inspired by various works and that he made transfers from different works became widespread. Especially the similarity of the first and last chapter of the Alchemist novel with a story in Mesnevi; It led Iranians and the readers of Mesnevi to think that the Alchemist novel was written by being influenced by the aforementioned story of Mevlana. The truth is that, on the one hand, Paulo expressed his inspiration from Tales of One Thousand and One Nights, on the other hand, Iranians think he was influenced by a single story of the Mesnevi; It causes the idea that Paulo may have been influenced-inspired by other masterpieces of Iranian literature is ignored. This article, which was prepared by taking into account the comparative method, aims to investigate the common motifs and similes used in Iranian mystic-didactic literature in a wider range with the novel Alchemist, as well as to examine the domains and potentials of important works in Iranian literature.

Keywords: Comparative literature, The Alchemist, Paulo Coelho, Mystic and Instructional Literature.

چکیده

همگام با توفیقی چشمگیر که رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو در دهه‌های اخیر کسب نموده است، بازار گمانه‌زنی‌ها در باب اقتباس وی از فلان و بهمان اثر نیز رونقی بی‌سابقه داشته است؛ چنانکه شباهت تام میان آغاز و پایان ماجرا در رمان کیمیاگر و حکایتی از مثنوی معنوی، بسیاری از فارسی‌زبانان و مثنوی‌دوستان را بر آن داشته که کوئیلو شاهکار خود را تحت تأثیر حکایت مذکور از مولانا پرورده است. حقیقت آن است که از یک سو کوئیلو خود از الگوبرداری از کتاب هزار و یک شب سخن می‌گوید و از سوی دیگر، قلم‌فرسایی ایرانیان درباره اثرپذیری وی از مثنوی مولوی (آن هم در مقیاس یک حکایت)، غفلت از همسانی‌ها و الهام‌پذیری‌های احتمالی کوئیلو از دیگر شاهکارهای

ادب فارسی است. این نوشتار در پی آن است که با رویکردی تطبیقی و با گستردن دامنه بازنمایی همسانی‌ها میان رمان کیمیاگر و ادب عرفانی و تعلیمی فارسی به حیثه درون‌مایه‌ها، شعارپردازی‌ها و پیام‌های ضمنی، گامی مثبت در جهت واکاوی و بازشناساندن هرچه بیشتر ظرفیت‌های الهام‌بخشی گنجینه‌های ادب پارسی بردارد.

کلید واژه‌ها: ادبیات تطبیقی، رمان کیمیاگر، پائولو کوئیلو، ادب عرفانی و تعلیمی

مقدمه

رمان کیمیاگر اثری است که شهرتی کلان و عالمگیر یافته و میلیون‌ها نسخه از آن به زبان‌های گوناگون، ترجمه و فروخته شده است. این رمان کوتاه و به ظاهر ساده، داستان چوپانی جوان به نام سانتیاگو از روستاهای اندلس اسپانیا را بازگو می‌کند که در پی برآورده ساختن رویای دستیابی به گنجی مدفون در اهرام مصر، رهسپار شمال آفریقا می‌شود و تجربیاتی منحصر به فرد کسب می‌کند که به طور معمول، نصیب هر چوپانی نمی‌شود؛ همچون سفر با کاروان، رویارویی با قبایل، گذر از بیابان‌ها و داد و ستد در بازارها. نقطه عطف داستان در این رمان در صفحات پایانی رقم می‌خورد؛ آنجا که سانتیاگو به طور اتفاقی و بر مثل «گر خدا خواهد عدو گردد سبب خیر» در می‌یابد که گنج مورد جستجو اتفاقاً در کلیسایی واقع در زادگاه خود وی مدفون است؛ اما اکنون سانتیاگو برخوردار از تجربیات و آموزه‌هایی است که دیگر گنج‌های خاکی را چندان وقعی نمی‌نهد. این دقیقاً همان نتیجه‌ای است که عطار نیز قرن‌ها پیش از این، پس از طی هفت شهر عشق حاصل می‌کند:

ای دریغا ره سپردم عالمی

لیک قدر خود ندانستم همی

گر همه در جان خود می‌گشتمی

من به هر یک ذره صد می‌گشتمی

و حافظ نیز بعینه همین مضمون را خمیرمایه یکی از مشهورترین غزل‌های خود با مطلع زیر می‌سازد:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

(حافظ ۱۳۸۷: ۱۰۳)

نویسنده رمان کیمیاگر، پائولو کوئیلو اندیشمندی از مردمان برزیل است که توانسته در دهه‌های اخیر در سایه توفیق چشمگیر رمان کیمیاگر، آثاری دیگر همچون *راهنمای سلحشور نور*، *ورونیکا می‌خواهد بمیرد*، *مکتوب*، *خاطرات یک مغ*، *شیطان و دوشیزه پریم* و *یازده دقیقه* را نیز عرضه و زبانزد کند. با مطالعه مجموع آثار کوئیلو می‌توان آشکارا رد پای کاوش‌های فکری وی را در مکاتب و آثار برجسته سیاسی، ادبی و هنری جهان دید؛ از اساطیر اولین و حماسه‌های ملل و منظومه‌های عرفانی مشرق‌زمین تا آراء مارکس و چگوارا و گاندی. با این توضیحات، بیجا نیست اگر بگوییم آثار وی بویژه رمان کیمیاگر، گلچینی فشرده از تئوری‌ها و بن‌مایه‌های دوران‌ساز تاریخ فکری بشر است و شاید بتوان گفت یکی از رموز توفیق وی نیز در ارائه همین دست‌چین به زبانی امروزی و خودمانی است؛ به گونه‌ای که مخاطب رمان چندان به کتب «شرحی و مقدمه‌ای بر» نیاز نداشته باشد و خود را با قهرمان داستان که نه پیامبر و پادشاه و جهان‌پهلوان بلکه چوپانی بیش نیست، همذات و همسنگ بیندارد و در نتیجه دستاوردهای وی را برای خود نیز عملی و ممکن ببیند.

در این میان احتمالاً کوئیلو مستقیم یا غیر مستقیم از خوان گسترده ادبیات فارسی نیز ریزه‌خواری کرده باشد؛ گستره‌ای که پیش از این هم با شاهکارهای حماسی، عرفانی و تعلیمی خود صاحب‌نظران و ادب‌دوستانی چون گوته، فیتزجرالد، نیکولسون، شیمل و براون را می‌خکوب تحسین و اثرپذیری کرده بوده است. ذکر احتمال اقتباس

غیر مستقیم کوئیلو از منابع ادب فارسی در حالی به منظور رعایت اصول بی‌طرفی علمی مطرح می‌شود که شباهت تام آغاز و انجام حکایتی از دفتر ششم مثنوی معنوی با آغاز و انجام رمان کیمیاگر، حکم به قطعیت اقتباس می‌دهد (مولوی ۱۳۷۱: ۴۲۰۶)؛ تا آنجا که پژوهشگران خودی را بر آن می‌دارد که «ما بر این باوریم که رمان کیمیاگر هرگز نمی‌تواند بدون خاستگاه و پشتوانه فکری ادبیات مشرق‌زمین بویژه ادبیات عرفانی ایرانی-اسلامی باشد» (حاتمی ۱۳۸۹: ۶۱) با این همه هم از آن رو که کوئیلو خود به الگوبرداری از کتاب هزار و یک شب اقرار می‌کند (Coelho 2003 81) و هم بدان سبب که مولوی خود نیز خوشه‌چین معرفت پیشینیان بوده است و بنابراین احتمال بهره‌وری هر دو از آبخورهای مشترک محتمل می‌نماید، بهتر آن است که با کشف دیگر ساحات تطابق میان رمان کیمیاگر و آثار برتر ادب فارسی، ظرفیتهایی بیشتر از ادبیات فارسی برای الهام‌بخشی به خلق آثاری چون کیمیاگر به نمایش نهاده شود. با این اوصاف، اکنون پرسش آن است که کدام حوزه از حوزه‌های ادب فارسی و کدام شاعران را می‌توان نامزد احتمالی الهام‌بخشی در این زمینه دانست؟ نیز جا دارد از خود پرسیم سود عملی تحقیقاتی از این دست چه می‌تواند باشد؟

ادبیات تطبیقی

فرایند کشف و وانمایی حوزه‌ها و انگاره‌های اثربخشی و اثرپذیری میان چند اثر از دو زبان بیگانه، به تحقیق ماهیتی مقایسه‌ای می‌بخشد که بناگزییر زیرمجموعه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد؛ ادبیاتی که به تعبیر گویند، در پی بازشناسی و بازنمایی اقتباسات و داد و ستدهای ادبی میان دو اثر به دو زبان گوناگون است (گویند ۱۳۷۴: ۲۶) اما همانگونه که الدریج هشدار می‌دهد نباید کارکردهای نهایی ادبیات تطبیقی را محدود به صرف مقایسه و کشف اقتباسات ادبی دانست بلکه شیوه‌ای است از برای نگریستن و خروج از موانعی به نام مرزها و تعصبات ملی-نژادی با هدف شناخت گرایش‌ها و تحولات موجود در فرهنگ ملت‌ها و نیز درک رابطه ادبیات با دیگر عرصه‌های فعالیت‌های بشری. (ولک و وارن ۱۳۷۳: ۴۳) پژوهش در چهارچوب ادبیات تطبیقی، منوط به رعایت قواعد و تبصره‌هایی است که ذکر جملگی آن‌ها در این مجمل نمی‌گنجد؛ اما از آن میان، این مورد ضرورت بازگویی دارد که وقتی پای مقایسه دو اثر از دو زبان و

فرهنگ مختلف در میان است تنها مواردی را می‌توان ملاک تطبیق و مقایسه قرار داد که آشکار و مستقیم در هر دو متن ذکر شده باشد و نمی‌توان ایده‌های ضمنی و احتمالی را که مخاطب یا محقق از متن یک اثر در می‌یابد ملاک تطبیق و مقایسه قرار داد.

بن‌بست ادبی و تحقیق تطبیقی

بر اساس آنچه تا کنون ذکر شد، پژوهش حاضر بر آن است که علاوه بر واکاوی و بازنمایی جنبه‌ها و چند و چون تشابهات و احتمال اقتباسات، در راستای فراتر بردن دامنه عملکرد تحقیق از یک مقایسه تئوریک به یک نتیجه عملگرا، متناسب با موضوع و نتایج آن که دست‌مایه‌های لازم برای ابتکاراتی نو در حیطه ادبیات را فراهم می‌آورد، پیشنهادهایی کاربردی دهد؛ از جمله منظوم‌سازی رمان کیمیاگر، تجهیز ترجمه‌ای منظوم از فارسی به انگلیسی از این اثر با شواهد شعری مذکور نظیر آنچه فیتزجرالد با رباعیات خیام کرد یا تدوین دکلمه‌های اثرگذار برای نمایشنامه‌های ملهم از شاهکار کوئیلو، فراهم گردد. این ابتکارات به نوبه خود، گامی در جهت زایش‌های تازه ادبی و خروج تدریجی ادبیات فارسی از بن‌بستی تواند بود که از پس از افول جریان نیمایی بر پیکره ادبیات فارسی عارض شده و راه را هم بر ادیب و هم محقق در کشف و پرورش موضوعات و روش‌های نو ادبی بسته است.

این رکود و سکون در شرایطی دامنگیر زایش‌های ادبی فارسی‌زبانان شده که اگر به تبعیت از کوئیلو، تنها حکایات یا درون‌مایه‌های یکی از چندین شاهکار ادب عرفانی یا تعلیمی فارسی را خمیرمایه بازآفرینی کرده بودیم اکنون دست کم دیگر بیل استاد و دانشجو به گل موضوع‌یابی برای مقاله و پایان‌نامه نمی‌ماند و این همه دور باطل و تکرار مکررات رخ نمی‌داد و شاید فراتر از این، به ظهور جریان‌های نو ادبی می‌انجامید؛ رخدادی که در ادبیات غرب با بازنگری شاهکارهای مکتب کلاسیسم به پیدایش مکتب رمانتیسم و بازنگری آن نیز به نوبه خود به ظهور مکتب رئالیسم انجامید. البته ناگفته پیداست که منظوم‌نمایی موفق اثری منشور نه تنها به تبحر شاعر در کاربرد وزن و آهنگ بلکه به برخورداری وی از شمّ داستان‌پردازی نیز وابستگی تمام دارد که خوشبختانه از

یک سو سابقه تاریخی ایرانیان در منظوم‌سازی موفق آثار نامدار گذشتگان^۱ و از سوی دیگر طبع و قریحه شعر دوست و شاعر آفرین جمعی ما که مولوی‌ها و سعدی‌ها و حافظ‌ها را پرورده است نویدبخش تکرار توفیق در این عرصه نیز هست.

کوئیلو چه می‌گوید

برای درک بهتر این که کوئیلو چه می‌گوید، کافی است نگاهی گذرا به بن‌مایه‌ها و آموزه‌های رمان کیمیاگر بیندازیم؛ نگاهی که فی‌الغور یادآوری می‌کند که کوئیلو بیش از آن که حرفی نو زده باشد در واقع طرحی نو در انداخته (که البته این نیز به نوبه خود کاری است کارستان!) از جمله مهمترین این درون‌مایه‌ها و آموزه‌ها که در حقیقت توصیه‌های کوئیلو به عنوان راوی دانای کل برای فرارفتن از مرزهای خود و زندگانی روزمره است آن است که محرک جذابیت‌بخش زندگی همانا دنبال کردن رویاهاست که در واقع افسانه شخصی هر انسان و در اصل، مأموریت و انگیزه بزرگ هر فرد در زندگی به شمار می‌آید. نخستین گام در راه برآورده‌سازی افسانه‌های شخصی، ضرورت گوش دادن به ندای درون و توجه به نشانه‌های بیرونی است که به زبانی جهانی و همه‌فهم سخن می‌گویند. این زبان عالمگیر، زبان روح جهان است که اراده‌ای کیهانی در تحقق رویای آدمیانی دارد که از ترس از شکست نمی‌هراسند و تا واپسین گام پیش می‌روند و تلاش می‌کنند؛ تلاشی که البته باید همسو و هماهنگ با مکتوب (تقدیر و سرنوشت) باشد؛ به زبان دیگر باید در این راه به ترجیحات و پیشامدهایی که مکتوب طرح می‌کند تن داد و بدان‌ها به چشم «هر چه خیر است پیش می‌آید» نگریست. در سایه این نگرش است که عشق راستین رخ می‌نماید و جهان و زندگی، جلوه‌ای زیبا می‌یابد؛ عشقی که بسیار قدیم‌تر از آدمی است و او را ناخودآگاه به رعایت اصولی اساسی چون قدر وقت شناختن و در زمان حال زیستن بر می‌انگیزاند. قهرمان داستان در اثنای تجربه هر یک

^۱ . همانگونه که ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می‌نویسد، در قرن پنجم و ششم هجری جریان موسوم به نهضت منظوم‌سازی در فرهنگ ادبی ما رخ می‌دهد که به منظوم ساختن آثار منثور گذشتگان یا بازسازی دیگر آثار منظوم می‌پرداخته است. از مهمترین نمونه‌های منتج از این جریان ادبی، شاهکارهای داستانی نظامی گنجوی است. (صفا ۱۳۳۹: ۱۷۰)

از این آموزه‌های آزمون‌گونه با شخصیت‌های کلیدی داستان بویژه پادشاه سلیم و کیمیاگر رو به رو می‌گردد و از هر یک از ایشان چیزهایی نو و سرنوشت‌ساز می‌آموزد.

همانگونه که از این مرور اجمالی بر می‌آید این بن‌مایه‌ها و پیام‌های شعرین (که البته پاره‌ای از آن‌ها ضمنی و غیرمستقیم هستند)، همان آموزه‌های پربسامد عالم عرفان و تعلیم همچون عشق‌محوری خلقت، لزوم پیر رهنما، خوشبینی نسبت به هستی، پرهیز از ناامیدی، تباهی دروغ، ضرورت توجه به تقدیر، ضرورت در حال زیستن، زیان‌های غفلت و... است که در جای جای ادب عرفانی و تعلیمی فارسی خودنمایی می‌کند؛ چه عرفان و تعلیم عملاً دغدغه‌ای جز بهبود بخشیدن به کیفیت انسانی از رهگذر تذکار و اندرز ندارند منتها یکی در پی آن است که با اتکا به ظرفیت‌های شگرف دل، آدمی را به کمالی خدایگونه ارتقاء دهد و دیگری می‌کوشد که با دستاویزی به ریسمان خردورزی، چراغ عدل و اخلاق و نیکوکرداری را در نهانخانه وجود آدمی فروزان دارد. برآستی این شیوه داستان‌پردازی سهل و ممتنع کوئیلو است که رنگ و بویی ندیده و نچشیده بدین درون‌مایه‌ها می‌بخشد و بی شک یکی از رموز شاهکاری اثر وی نیز در همین نکته ظریف نهفته است.

در ادامه بر اساس مهمترین آرا و اقوال طرح شده در رمان کیمیاگر، مشروح نمونه‌های مطابق آن در آثار برجسته عرفانی و تعلیمی ادب فارسی ذکر می‌شود؛ نمونه‌ها و شواهدی که بنابر ادعای این پژوهش و فارغ از تفاوت‌های اوزانی و قالبی (غزل و مثنوی) می‌تواند دستمایه سرایش کیمیاگری منظوم شد؛ زیرا جان‌مایه هر شعر تأثیرگذار نه باید و نبایدهای بحری و انواع ادبی آن بلکه شگرفی درون‌مایه‌ها و شگفت‌آفرینی تصویرگری‌های آن است که همانگونه که در پی خواهد آمد ادبیات فارسی بهترین نامزدها را برای این مقصود تدارک دیده است.

تناظر و تعامل انسان‌مدارانه کیهان

خلقت از دریچه‌ای که کوئیلو بر دیدگان مخاطب خویش می‌گشاید، مجموعه‌ای است از اجزاء هماهنگ و همگام که علی‌رغم وجود چرخه‌های به ظاهر متضاد، کارکردهایی هدفمند دارد؛ به عبارت دیگر، در عملکرد اجزاء هستی توازن و تعاملی حکمت‌مدار به نفع آدمی برقرار است. یکی از این کارکردهای حکمت‌محور (و از مشهورترین آموزه‌های

کوئیلو) آن است که «هرگاه آدمی چیزی (را با تمام وجود) بخواهد تمامی کیهان برای دستیابی وی به خواسته‌اش همدست می‌شود» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۹). همین مضمون را سعدی با فراتر نهادن پا از «آدمی چیزی خواستن را» به «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» در خدمت آدمی بودن توسعه داده، با تأکید بر این مهم که «این همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار»، وی را متوجه و متنبه این پیام ضمنی کوئیلو می‌سازد که «شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری!» زیرا به تعبیر کوئیلو: «هر آن عطیه‌ای که دستخوش غفلت شود، تبدیل به نعمت می‌شود» (همان: ۵۶) چنانکه مولانا نیز معتقد است:

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند

(مولوی ۱۳۷۸: ۴۸۵)

اما فرمانبری از چه و از که؟ فرمان بردن از به تعبیر کوئیلو «روح جهان» که نیرویی است مثبت و سازنده که هر کس بدان رخنه تواند کرد، به حقیقت کیمیاگری کرده؛ چراکه رسوخ به روح جهان مستلزم آزمون‌های تعالی نفسانی است و برآستی گنج حقیقی، همین تعالی و آمیزش با روح جهان است و در این فرایند کیمیاگرانه، عشق نقش اکسیر و مبدل را بازی می‌کند؛ به تعبیر حافظ:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی

(حافظ ۱۳۸۷: ۳۳۴)

این کیمیاگری عاشقانه تنها اجبار و تنها مأموریت هر انسان است و تنها از این راه است که انسان می‌تواند به کشف گنجینه‌ای که برای هر آدمی، مدفون شده نایل شود؛ چنانکه حافظ، عاشق شدن را تنها راه کشف اسرار هستی معرفی می‌کند:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

(همان: ۲۹۸)

این کشف و نیل در واقع تحقق افسانه شخصی هر فرد است و ناگفته نماند که کوئیلو نیز با طرح دو شخصیت پیرگونه پادشاه سالم و کیمیاگر که به سفر سلوک‌وار سانتیاگوی سالک‌مآب جهت می‌دهند، بر لزوم پیروی از راهنمای کیمیادان پافشاری می‌کند؛ یادآور آنچه حافظ می‌گوید:

آنچه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه است

کیمیایی است که در صحبت درویشان

(همان: ۴۲)

قهرمان داستان در پرتو روشنگری‌های دو راهبر خویش، عاقبت به روح جهان می‌رسد و آنجاست که در می‌یابد روح جهان و روح خود وی در نهایت یکی بوده و چیزی جدا از هم نیستند. شگفتا که بیت زیر از غزلیات شمس را می‌توان حسن ختام کلام کوئیلو در این مورد آورد:

این همه رمز است و مقصود آن بود

کان جهان اندر جهان آید همی

(مولوی، ۶، ۱۳۶۳: ۱۹۴)

کوئیلو در باب روابط دوسویه ناشی از این یگانگی دو جهان بر آن است که «وقتی چیزی را واقعاً می‌خواهی، از آن است که این خواسته پیش از این در روح کیهان شکل گرفته است». نیز در جای دیگر می‌آورد: «نیازی نیست بدانی در جهان بیرون چه می‌گذرد؛ زیرا همه چیز در درون تو رخ می‌دهد» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۹۵). این همه نیز به قوت تمام یادآور اندیشه‌های مولانا درباره تناظر و تعامل جان و روح جهان است؛ بویژه این ابیات از مثنوی معنوی:

باغ‌ها و سبزه‌ها در عین جان

بر برون عکسش چو در آب روان

باغها و میوهها اندر دل است

عکس لطف آن بر این آب و گل است

(مثنوی ۱۳۷۸: ۶۳۳)

این دو جهان متناظر و متعامل اما همچون دو روی یک سکه هستند که دیوار مسین تعیین، آن دو را از هم دور نگه داشته است. در مقابل این دیوار مسین، دریچه دل است که تنها روزنه آمد و شد میان جان و روح جهان است؛ پس باید مدام این روزنه را گوش داشت تا پیامهای روح جهان را شنید. کوئیلو در این باره از زبان کیمیاگر خطاب به پسرک می‌گوید: «گوش فرا قلبت ده! چراکه همه چیز را می‌داند؛ زیرا قلب از عالم روح جهان است و روزی نیز بدان باز خواهد گشت» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۶۳) و چون سانتیاگو چنین می‌کند بتدریج قلبش شروع به گفتن چیزهایی می‌کند که از روح جهان نشأت می‌گیرد.

عشق‌مداری خلقت

عشق در جهان‌بینی کوئیلو آن نیرویی است که جان آدمی را قادر می‌سازد حتی بر جان جهان اثر بگذارد؛ با این توجیه که «این ماییم که روح جهان را تغذیه می‌کنیم و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم بسته به بهتر یا بدتر شدن ما بهتر یا بدتر می‌شود و اینجاست که نیروی عشق به میان می‌آید؛ زیرا وقتی ما عاشق می‌شویم پیوسته می‌کوشیم از آنچه هستیم بهتر و بهتر شویم؛ اینگونه، عشق آن نیرویی است که روح جهان را دگرگون می‌سازد و بهبود می‌بخشد» (همان: ۴۸) و در مقابل، «ناخشنودی و کینه و حسادت نیز تأثیرات منفی خود را بر روح جهان به جا می‌گذارند»؛ همانگونه که حافظ گوشزد می‌کند حسادت، سرچشمه فیضان قلم آفرینش را از روا نمودن حاجات می‌خشکاند:

کلک مشاطه صنعش نکشد نقش مراد

هر که اقرار بدین حسن خداداد نکرد^۲

(حافظ ۱۳۸۷: ۱۰۰)

بنابر آموزه‌های کوئیلو نیروی ماورایی عشق از آنجا نشأت می‌گیرد که قدمتی بیش از بشریت دارد و علی‌رغم این قدمت و قدرت، نقطه آغازش در زندگی هر فرد، جرقه‌ای است که با تلاقی دو نگاه در خرمن وجود آدمیان می‌افتد و اهمیت همین یک جرقه تا بدانجاست که اگر در عمل چنین رخدادی رخ ندهد هیچ انسانی نخواهد توانست بهشت آمال خویش را محقق کند؛ چراکه عشق آدمی به آدمی به منزله پیش‌درآمد و تمرینی از برای عشق‌های ماورایی و فراانسانی است. این بعینه همان است که حافظ می‌گوید:

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوس است

عیش با آدمی ای چند پرزاده کنی^۳

(همان: ۳۳۰)

کوئیلو در ادامه توضیحات و توصیفات این عشق مقدماتی خاطرنشان می‌کند که «فراموش مکن هر کجا دلت آنجاست گنج تو نیز همانجاست». (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۴۴)
چنانکه حافظ می‌گوید:

^۲ . کوئیلو هم به عنوان نمونه‌ای از اثرگذاری منفی دنیای درون آدمیان بر جهان بیرون، مقوله بدبینی را مطرح می‌کند که «چون بسیاری از مردمان، جهان را جایی تهدیدآمیز تلقی می‌کنند، آن نیز به چنین جایی تبدیل می‌شود».

^۳ . حافظ در تندترین موضع‌گیری‌های خود، آدمیانی را که بهره‌ای از عشق نداشته و در نتیجه نیک کردار نیز نیند، حیوان می‌خواند:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است

حیوانی که نوشد می‌وانسان نشود

(حافظ ۱۳۸۷: ۱۵۹)

و چنین حیوان انسان‌نمایی در حقیقت مرده‌ای زنده‌نما بیش نیست:

هر آن کس که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

(همان: ۱۷۱)

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

(همان: ۲۳۷)

مولوی هم بارها در آثار خود به رابطه عشق و جان جهان اشاره می‌کند اما وی از این نیز فراتر رفته، این دو را عملاً یکی می‌داند نه آن که دو چیز جدا از هم و مکمل یکدیگر باشند:

تو جان جان جهانی و نام تو عشق است

هر آن که از تو پری یافت بر علو گردد

(مولوی ۱۳۶۳: ۲۷۵)

خوشبینی نسبت به هستی

از رهگذر ایمان به انسان‌مداری کیهان و جهان‌بینی عشق‌باور کوئیلو، زاویه دید خوشبینانه نسبت به جهان هستی و زندگانی که در واقع برآیند ناگزیر همان ادراک توازن و تعاون حکمت‌محور و عشق‌مدار اجزاء خلقت است، چنان در شاهکار وی موج می‌زند که گویی این همه، تفسیر همان یک مصرع از شیخ اجل است که «هر آنچه از دوست رسد نکوست!» استیلای بی‌چون و چرای این رویکرد نیک‌بینانه بر ذهن و زبان نویسنده کیمیاگر، بی‌درنگ خواننده آشنا با ادبیات فارسی را به یاد زیبانگاری‌های مولویانه می‌اندازد؛ بخصوص این ابیات از مثنوی معنوی که جا دارد آیین‌نامه خوشبینی مولانا لقب گیرد:

کل عالم صورت عقل کل است

کوست بابا هر آنک اهل قل است

چون کسی با عقل کل کفران فزود

صورت کل پیش او هم سگ نمود

صلح کن با این پدر عاقی بهل
تا که فرش زر نماید آب و گل

من که صلحم دائماً با این پدر
این جهان چون جنستم در نظر

من همی بینم جهان را پر نعیم
آب‌ها از چشمه‌ها جوشان مقیم

(مولوی ۱۳۷۸: ۷۲۴)

بر پایه همین بینش مولوی‌وار، کوئیلو می‌پندارد که «شادی و خوشحالی را می‌توان در دانه‌ای از شن بیابان هم دید». (کوئیلو ۱۳۸۵: ۸۹) این شادپنداری اجزاء هستی را نیز قرن‌ها پیش سعدی با شعار «جهان پر سماع است و مستی و شور» طی ابیات زیر چنین بازگو می‌کند:

نه مطرب که آواز پای ستور
سماع است اگر عشق دانی و شور

چو شوریدگان می‌پرستی کنند
به آواز دولاب مستی کنند

نه بم داند آشفته سامان نه زیر
به آواز مرغی بنالد فقیر

مگس پیش شوریده دل پر نزد

که او چون مگس دست بر سر نزد

(سعدی ۱۳۷۶: ۲۹۳)

یکی از راهکارهای کوئیلو برای دستیابی به این شادی نهادینه، توجه به ضرورت «در لحظه زیستن» است که آدمی را از درجا زدن در گذشته و خیالبافی برای آینده رهایی می‌دهد؛ زیرا ریشه بسیاری از ناخشنودی‌های آدمیان در همین رکود و سکون گذشته و آینده‌نگری‌های منفعلانه است. کوئیلو در تشویق و ترغیب به این اصل از زبان ساربان خطاب به قهرمان داستان می‌گوید: «اگر بتوانی بر حال تمرکز کنی، انسانی خوشحال خواهی بود و زندگی برای تو جشنی بزرگ خواهد شد. زندگی چیزی جز لحظه‌ای که در آنیم نیست». (کوئیلو ۱۳۸۵: ۵۶) آموزه در زمان حال زیستن از جمله پربسامدترین سفارش‌های خیامی و حافظانه نیز تحت عنوان «دم را غنیمت شمردن» هست؛ برای مثال خیام می‌سراید:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

(خیام ۱۳۸۴: ۲۶۸)

هشدار می‌دهد که خیام درباره اتلاف عمر از قبَلِ «قدر اکنون نداستن» می‌دهد از دیگر دغدغه‌هایی است که کوئیلو هم بدان می‌پردازد با این توجیه که چون وقت را در نیایی از اصل اقدام غافل خواهی شد و آماج حسرت و تحیر که این پشیمانی و ندامت ناشی از وقت‌سوزی را نیز می‌توان مکرر در کلام حافظ دید؛ از جمله:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بریم

بس خجالت که از این حاصل اوقات

(حافظ ۱۳۸۷: ۲۵۸)

یا:

ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت

صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

(همان: ۳۰۰)

زبان جهانی

کوئیلو در جای جای داستان از زبانی فراگیر و بی حد و مرز خبر می‌دهد که همه-فهم و همه‌دان است. از ویژگی‌های این زبان فارغ از زمان و مکان آن است که با نشانه‌ها سخن می‌گوید؛ همچون نقشه گنج که جوینده را با علامات به سمت و سوی گنج پنهان سوق می‌دهد؛ چونان بیت کیمیاگرانه زیر از حافظ که در جستجوی نشان اکسیرگونه دوست سروده شده:

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد آر

یعنی از خاک در دوست نشانی به من

(حافظ ۱۳۸۷: ۱۷۳)

وقتی احساسی گنگ در بیابان به سانتیاگو هشدار می‌دهد که خطری در کمین است، وقتی در گذر از میان خیمه‌ها، سنگینی نگاهی بر دوش او، وی را متوجه تعقیب نگاهی می‌کند و وقتی «در چشمان سیاه فاطیما نگریست و لبخند و سکوت را بر لبانش دید، زبانی را که همه جهان بدان سخن می‌گویند دریافت! زبانی که هر کس بر روی زمین قادر به ادراک آن در قلب خویش است» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۸۴). به تعبیر سعدی:

دو کس را که با هم بود جان و هوش

حکایت کناند و ایشان خموش

(سعدی ۱۳۷۶: ۲۱۸)

این همه نشانه‌های احساسی زبان جهانی‌اند که برای همگان درک‌پذیر است؛ اما همین زبان در مدارج و مراحل نیز به نشانه‌هایی رمزی سخن می‌گوید که کوئیلو از آن -ها با عنوان Omen یاد می‌کند تا با تداعی لفظ مطلوب و محبوب «آمین»، خوش‌یمنی آن‌ها را نیز متذکر شود. درک و دریافت این بخش از زبان جهانی، در گرو درک و دریافت جان جهان است که این نیز به نوبه خود منوط به بهره‌مندی از عشق راستین است که «به زبان جهانی سخن می‌گوید...زبان شوق و هرآنچه دستاورد محبت و طلب است در جستجوی آنچه خواستنی و پرستیدنی است». (کوئیلو ۱۳۸۵: ۵۷) اشاره به این زبان رمزناک و ماورایی در ادب فارسی نیز پیشینه‌ای آشکار دارد؛ از جمله مولوی که غزلیات شمس برآستی جولانگه رمزگرایی و رازواری زبان عشق است:

بیا با هم سخن از جان بگوییم

ز گوش و چشم‌ها پنهان بگوییم

به سان عقل اول، سرّ عالم

دهان بر بسته تا پایان بگوییم

(مولوی ۱۳۷۸: ۲۵۹)

یا حافظ که معتقد است «آن کس است اهل بشارت که اشارت داند»، تعدانه دست به دامان زبان رازآلود می‌گردد و می‌سراید:

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

(حافظ ۱۳۸۷: ۳۲۷)

اما چرا هم مولوی، هم حافظ و هم کوئیلو بر آنند که چنین زبانی از برای غیر نامفهوم و پوشاندنی است؛ چنانکه کوئیلو در جملاتی طعنه‌وار و گلایه‌آمیز آورده است: «وقتی می‌کوشی مردمان را از گنج‌هایی که در نهاد خود داری با خبر سازی بندرت

اتفاق می‌افتد که تو را باور کنند... گاه بهتر آن است که با گوسفندان سر کنی!»^۴ (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۲۹) که دست کم چون داستان شگفتت را بشنوند سکوت اختیار می‌کنند و نه

۴ . شایان ذکر است که هر گاه کوئیلو به زبان طنز و طعن گراییده، بسیار به حافظ نزدیک شده است؛ برای نمونه در انتقاد از اکثریت آدمیان که براستی «همه چیز دان هیچ بدانند» می‌گوید: «همه این گونه می‌نمایند که بخوبی می‌دانند دیگران چگونه باید زندیگشان را پیش ببرند (و گر از مشکلاتشان بگشایند) اما چون نوبت به خودشان می‌رسد، در می‌مانند». حافظ در بیتی ریشخندانه همین مضمون را چنین بیان می‌کند:

آنکه فکرش گر از کار جهان بگشاید

گو در این کار بفرما نظری بهتر از این

(حافظ ۱۳۸۷: ۲۷۸)

یا آنجا که کوئیلو از زبان قهرمان داستان می‌گوید: «من نمی‌توانم خدا را در صومعه بیابم»، طعنه‌های بی‌امان حافظ به صومعه و صومعه‌داران و سردمداران دینی را فرایاد می‌آورد:

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

قدم برون نه اگر میل جست و جو داری

(همان: ۴۵۸)

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار

که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

(همان: ۳۵۳)

و یا چون کوئیلو می‌رنجد که وقتی آنچه مردم توقع دارند نیستی از تو دلخور می‌شوند، آن همه کشمکش حافظ با عیبجویان خودشیفته را تداعی می‌کند؛ از جمله:

سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو

گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم

من اگر رند خراباتم و گر زاهد شهر

این متاعم که همی‌بینی و کمتر زینم

(همان: ۲۴۵)

می‌شورند و نه به سخره می‌گیرند؛ همان‌ها که سعدی را نیز در کلامی مشابه، اینچنین به طعن و طنز واداشته‌اند:

آن شنیدی که لاغری دانا

گفت باری به ابلهی فربه

اسب تازی و گر ضعیف بود

همچنان از طویله خر به

(سعدی ۱۳۷۶: ۳۹)

یا:

به نطق آدمی بهتر است از دواب

دواب از تو به گر نگویی صواب

(همان: ۳۷)

حافظ نیز عیناً با همین گلایه که «با که گویم که در این پرده چه‌ها می‌بینم» «تا بگویم که چه کشفم شد از این سیر و سلوک»، نتیجه‌ای چنین می‌گیرد:

معرفت نیست در این قوم خدایا سببی

تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

(حافظ ۱۳۸۷: ۳۴۵)

کوئیلو اما تنها به کوبش و انتقاد اکتفا نمی‌کند و به بیان علت حرمان و بازماندن اکثر آدمیان از جان جهان و عشق راستین و غفلت از نشانه‌ها و عدم ادراک زبان جهانی نیز می‌پردازد که این همه ریشه در گریز آدمی از گوش جان سپردن به نجوای قلب دارد و علت این گریز نیز آن است که ندای قلب، دعوت به گذر از دهلیز دنیای درون به عالم

جان جهان است که البته پر پیچ و خم و پر خطر است. اینچنین است که آدمی ترجیح می‌دهد خود را به کرگوشی زند؛ وگرنه به قول شیخ اجل:

سراینده خود می‌نگردد خموش

ولیکن نه هر وقت باز است گوش

(سعدی ۱۳۷۶: ۲۹۳)

خموشی‌ناپذیری این سراینده در برهه‌ای از داستان، سانتیاگو را عاصی کرده، بر آن می‌دارد که از کیمیاگر بپرسد اصلاً چرا باید به قلبش گوش دهد؟ پاسخ کیمیاگر آن است که چون «تو هرگز نخواهی توانست قلبت را خاموش کنی و یا از آن بگریزی، بهتر آن که به سخنانش گوش فرا دهی». (کوئیلو ۱۳۸۵: ۹۹) این گفتگو نیز تماماً تداعی‌گر بیت زیر از دیوان خواجه شمس‌الدین است که می‌گوید:

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

(حافظ ۱۳۸۷: ۲۴)

۵. کوششی جانانه باید از برای سالکی

یکی دیگر از شعارهای زبانزد در رمان کیمیاگر می‌گوید: «این امید به تحقق رویاهاست که زندگی را جذابیت می‌بخشد» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۱۴)؛ رویاهایی که از دید کوئیلو «زبان پروردگارند» و بنا بر هشدار فردوسی پاکزاد:

نگر خواب را بیهده نشمری

یکی بهره دانی ز پیغمبری

(فردوسی ۱۳۷۴: ۱۱۰)

بدیهی است که تحقق رویاها در گرو تحرک و تکاپوست و جذاب‌ترین و مهیج‌ترین گونه تکاپوهای رویامدار، سفر است؛ سفری که خوان‌ها و چالش‌هایش قهرمان داستان را کارآزموده و مجرب می‌سازد. بر این مبنی کوئیلو با این توجیه که «تنها یک راه برای آموختن وجود دارد و آن اقدام است. هرآنچه نیاز به دانستنش داری در سفر خواهی

آموخت» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۸۶)، قهرمان داستانش را راهی گذر از بیابان و منطقه جنگی و کشمکش با دزدان می‌کند تا پا جای پای سعدی نهاده باشد که می‌گوید:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

(سعدی ۱۳۷۶: ۶۳۴)

اما آدمیان را چه می‌شود که از اقدام و تحرک و تکاپو گریزانند؟ کوئیلو در پاسخ به این پرسش از عارضه «عادت کردن و محدود ماندن به خود و آنچه هستیم» سخن می‌گوید که «ترس از باختن آنچه تا کنون به دست آورده و داریم» را به ما القا می‌کند و مانع از ماجراجویی‌های فرآبرنده و توسعه‌دهنده منش و بینش انسان می‌گردد؛ همان که حافظ در یک کلام می‌گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(حافظ ۱۳۸۷: ۱۸۶)

کوئیلو در ادامه داستان یکی دیگر از جملات نغز خود را در باب باید و نبایدهای سفر و مسافر رو می‌کند: «راز زندگی (که خود نوعی سفر است) هفت بار زمین خوردن و هشت بار برخاستن است». (کوئیلو ۱۳۸۵: ۹۴). منظور از این «برای هشتمین بار برخاستن»، همان تا دم آخر تراشیدن و خراشیدن در آموزه‌های مولاناست:

اندر این ره می‌تراش و می‌خراش

تا دم آخر دمی فارغ مباش

تا دم آخر دمی آخر بود

که عنایت با تو صاحب سر بود

(مثنوی ۱۳۷۸: ۸۹)

عنایتی که به تعبیر کوئیلو تنها نصیب آنان می‌شود که اتفاقاً در واپسین گام‌های طاق‌فروسی در مرحله پایانی، پا پس نمی‌نهند. شگفتا که سعدی نیز عیناً در ابیاتی کیمیاگرانه بر این اصل گریزناپذیر تأکید بلیغ دارد:

در این مجلس آن کس به کامی رسید

که در دور آخر به جامی رسید

طلبکار باید صبور و حمول

که نشنیده‌ام کیمیاگر ملول

(سعدی ۱۳۷۶: ۲۸۴)

و باز همچنان جا دارد مخاطب آشنا به ادبیات فارسی اظهار شگفتی کند وقتی از زبان کوئیلو می‌شنود که به انگیزه امیدبخشی به سالک و مسافر می‌گوید: «فراموش نکنیم که سپیده‌دم درست پس از تاریک‌ترین ساعات شب فرا می‌رسد» (کوئیلو ۱۳۸۵: ۶۳) تا آگاهانه یا ناخودآگاه یکی از مشهورترین تکیه‌کلام‌های سعدی را تکرار کرده باشد:

در نومیدی بسی امید است

پایان شب سیه سپید است

(سعدی ۱۳۷۶: ۶۳)

نتیجه

رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو به عنوان یکی از پرمخاطب‌ترین داستان‌های دهه‌های اخیر، مبلغ و مروج آموزه‌هایی است که راه خروج انسان از چهارچوب‌های روزمرگی و فراروی به ساحت‌های برتر وجود را بر ملا می‌سازد. زبان ساده و خودمانی کوئیلو و روش داستان‌پردازی آسان‌نمای وی به گونه‌ای است که دستاوردهای قهرمان داستان را برای مخاطب نیز امکان‌پذیر و دستیافتنی جلوه می‌دهد. این شگرد ادبی کوئیلو بی‌گمان در جذب طیف وسیع مخاطبانش نقشی بسزا ایفا نموده است؛ اما وقتی سخن از مخاطبان فارسی‌زبان باشد معمولاً ادعای اقتباس کوئیلو از حکایتی از مثنوی معنوی نیز مطرح می‌شود؛ در حالی که بنابر واکاوی‌ها و بازنمایی‌های پژوهش حاضر، به همان اندازه که ممکن است کوئیلو در شیوه آغاز و انجام داستان از مولوی تقلید کرده باشد در عرصه اندیشه‌پردازی و درون‌مایه‌سازی نیز ممکن است دست به دامان ادب فارسی بویژه شاهکارهای عرفانی و تعلیمی آن شده باشد؛ زیرا نه تنها برجسته‌ترین تعالیم موجود در رمان کیمیاگر در واقع تکرار بن‌مایه‌های پربسامد عرفانی و تعلیمی هستند بلکه گاه شباهت نحوه تبیین این آموزه‌ها با نمونه‌های همسانش در ادب فارسی تا جایی است که ظن آشنایی عمیق کوئیلو با خیام، سعدی و حافظ و بهره‌بری از تکیه‌کلام‌ها و ایده‌های ایشان را نیز فزونی می‌بخشد؛ تا آنجا که بیجا و مغرضانه نمی‌نماید اگر مخاطب و محقق از رهگذر این تطبیق و مقایسه، عنوان کند که کوئیلو بیش از آن که چیزی نو خلق کرده باشد، طرحی نو در انداخته است.

مهم‌ترین درون‌مایه‌ها و تعالیم مشترک میان رمان کیمیاگر و ادبیات عرفانی و تعلیمی فارسی عبارتند از تناظر و تعامل انسان‌مدار کیهانی، عشق‌محوری خلقت، زبان جهانی نشانه‌ها، ضرورت اغتنام وقت و لزوم پایداری سالک و مسافر. در کنار این آموزه‌ها گاه می‌توان به طور ضمنی و غیر مستقیم نیز تعالیمی را نیز از فحوای کلام کوئیلو درک کرد که در ادبیات فارسی پربسامد و محوری تلقی می‌شود؛ بویژه وحدت وجود، لزوم پیر و راهنما، سفر بودن زندگی و ضرورت هماهنگی با سرنوشت که البته به اقتضاء باید و نبایدهای ادبیات تطبیقی از مقایسه و تشریح این بن‌مایه‌های ادراکی و غیرعلنی خودداری شد.

نگارنده به پشتوانه آن که بسیاری از این موارد همسان و مطابق به گونه‌ای تعجب‌برانگیز به هم نزدیک و همانند هستند خود را مشتاق و مومن به این پیشنهاد می‌داند که با توجه به سابقه ذوق و قریحه ادبی جمعی ایرانیان و همچنین برخورداری از منابعی اینچنین جهانشمول و مستعد الهام‌بخشی و اثرگذاری، رمان کیمیاگر به نظم در آورده شود؛ بدان امید که هم از این طریق جولانگاهی تازه برای بازپروردن و بازنمایی ظرفیت‌های بی‌پایان شاهکارهای ادب فارسی مهیا گردد، هم زمینه برای ظهور موضوعات نو پژوهشی فراهم شود و هم فرصتی دوباره برای شاعران و مترجمان کشورمان دست دهد تا آثار درخور توجه بیافرینند.

KAYNAKÇA

حاتمی، حافظ و محمدرضا نصر اصفهانی. ۱۳۸۹. «زبان نشانه‌ها» در: فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره هجدهم. صص ۳۳-۶۳

حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۷. دیوان غزلیات، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، چ سوم، تهران: روزنه‌کار.

خیام نیشابوری، عمر ابن ابراهیم. ۱۳۹۲. رباعیات. به کوشش غلامعلی محبی‌نژاد، چاپ دوم، تهران: اندیشه عالم.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۳۹. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چ اول، تهران: ابن سینا
عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۳۸ مصیبت نامه، به کوشش عبدالوهاب نورانی وصال، تهران: زوار.

فردوسی طوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۴. شاهنامه، به تصحیح ژول مول، چ ۲، تهران: عطار.

کوئیلو، پائلو. ۱۳۸۵. کیمیاگر، ترجمه میترا میرشکار، چ سوم، تهران: افراز.

گویارد، ام اف. ۱۳۷۴. ادبیات تطبیقی. ترجمه علی‌اکبر خانمحمدی، چ اول، تهران: پازنگ.

مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۸. مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، چ هفتم، تهران: اطلاعات.

ولک، رنه و آوستن وارن. ۱۳۷۳. نظریه ادبی. ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر. چ اول، تهران: اندیشه‌های نو.

Hātemī, Hāfiz & Mohammad Rızā Nesr Īsfehānī (1389), Zebān-e Nishānehā, The journal of Mytho-Mystic Literature, Volume 6, Issue 18, Spring 2010, Page 33-63

Hāfiz, Shamsaddin Mohammad (2008), Dīvān-e Hāfiz, 3th edition. Correction Mohammad Gazvini & Gassem gani, Tehran: Press Rowzaneh-kar.

Khayyām Nishapuri, Omar (2012), Rubaiyat of Omar Khayyām. 2th edition. By Gholam-Ali Mohebi Nejad, Tehran: Endisha-e Alam.

- Safā, Zabihollaah (1339), *Târikh'e adabiyât dar Irân* . 1st edition. Vol. 2. Tehran: İbn-i Sînâ.
- 'Attâr Nishapurî, Farîduddîn (1338), *Musîbet-nâme*, By Abdolvahab Noorani Vesâl, Tehran: Zavvâr.
- Ferdowsî Tūsî, Abu'l-Qāsem (1374), *Šāh-nāma*, 2th edition. By Julius von Mohl, Tehran: 'Attâr
- Coelho, Paulo (1385), *the Alchemist*, Translated by Mitrā Mîrshékār, Tehran: Afraz.
- Guyard, M. F. (1374), *La littérature comparée*, 1th edition. Translated by Ali Akbar Khan-Mohammadi, Tehran: Pajang
- Mowlānā, Jalāl ad-Dīn Muḥammad (1378), *Masnavi-ye-Ma'navi*, 7th edition. By REYNOLD A. NICHOLSON, Tehran: Ettelaat.
- Wallek,rene,Warren,Austin (1995), *Nazariye adabiyat*,translated, 1st edition. By ziyaa movahhed and parviz mohajer, Tehran: Endishaha-yi Now.